در ماه آذر بخوانید

همه‌ی ما طلا داریم ۲
عموی من، ابوالفضل ۴
قهر و آشتی ۶
مردم آزاری ممنوع! ۸
در خیال شکار ۱۲
قلمرو روباه ۱۶
اسرار زندگی پروانه‌ها ۱۷
پوسته‌ی سر و شپش ۱۹
مردم و مکان‌ها ۲۲
همسایه کیست؟ ۲۳
زود بگو چیست ۲۴
لطفِ لطیفه ۲۵
پاسخ «چیستم» آبانماه ۲۶

همه‌ی ما طلا داریم!

بچه‌ها سلام! چند روز پیش کارهای مدرسه‌ام تمام شده بـــود و تلویزیون هم برنامه‌ی جذابی برای مـــن نداشـــت. حوصـــله‌ام سررفته بود و داشتم به مامان نِق می‌زدم. زنگ زدند، عموجان بود. آمده بود پیغامی را برای بابا بدهد و برود. وقتـــی حـــال مامان و مرا پرسید، مامان برایش گفت که من بی‌حوصله شده‌ام و چون کاری برای انجام دادن ندارم، نق می‌زنم و کمی هم او را اذیت می‌کنم.

عموجان مرا با خودش به حیاط برد و بی مقدمه گفت: «چقدر طلا در خانه داری؟» من که تعجب کرده بودم گفتم: «من‌که طلا ندارم ولی مامان و خواهرم مقـــداری طـــلا در خانـــه دارنـــد.

عموجان! مشکل مالی پیدا کرده‌اید؟» عمو خندید و گفت: «من مشکل مالی ندارم اما آیا می‌دانی که همه‌ی ما مردم چه مرد و چه زن، چه دختر و چه پسر، مقدار زیادی طلا همراه داریم!»

این حرف عمو برایم بسیار تعجب‌آور بود. راستش را بخواهید، نمی‌توانستم حرف‌هایش را باور کنم. عمو که متوجه تعجب من شد، گفت: «عزیزم! از قدیم گفته‌اند وقت طلا است. تک‌تک ثانیه‌ها، دقیقه‌ها، ساعت‌ها، روزها، ماه‌ها و سال‌های عمر ما مقدار زیادی طلا است و بلکه بالاتر از طلا! طلا را می‌توان با پول خرید و فروخت یا از خریدار پس گرفت اما عمر ما ارزشمندتر از طلا است زیرا هر روز و ساعتی که از عمرمان می‌گذرد، چه از آن استفاده‌ی خوبی کرده باشیم و چه نکرده

باشیم، دیگر به ما باز گردانده نمی‌شود.»

عموجان اضافه کرد: «سال ۱۳۹۲ گذشت و تمام شد و دیگر هرگز چنین سالی تکرار نخواهد شد. اگر بپذیری که عمر برگشت ناپذیر است، باید از هر دقیقه‌ی آن استفاده کنی. بهترین کار برای هدر نشدن عمر، برنامه‌ریزی است. برای وقت‌های پس از پایان تکالیف مدرسه‌ات برنامه‌ریزی کن. مطمئن‌باش که پدر و مادر هم در این‌کار به تو کمک می‌کنند.»

«قا صدك»

عموی من ابوالفضل

رقیه: پدر کجاست، عمه؟

برادرم چرا رفت؟

عموی من، ابوالفضل

بگوبگو کجا رفت؟
مگر عمو نمی‌گفت
که «ای رقیه‌جانم
به بچه‌های تشنه
من آب می‌رسانم.»

چقدر تشنه هستم
چرا عمو نیامد؟
به خیمه‌ها دوباره
صدای او نیامد؟

زینب (س): رقیه‌ی عزیزم

که خسته‌ای تو از تب
بیا بخواب قدری
کنار عمه زینب

عمو در آسمان‌هاست
شده ستاره شاید
بخواب تا دوباره
به خواب تو بیاید

« افشین علاء »

قهر و آشتی

باز خاله سوسکه امروز
قهره با آقا موشه

صبح تا غروب، یک کلام
حرف نزده با موشه

موش تو اتاق نشسته
ساکت و غم گرفته است
نداره هیچ حوصله
دلش یه کم گرفته است

می‌خواد بگه به سوسکه:
«چرا تو قهری با من؟
دلم برات تنگ شده
بیا با من حرف بزن»

یکدفعه، خاله سوسکه
اخماشو وا می‌کنه
آهسته از زیر چشم
به موش نگا می‌کنه

یواش می‌گه: «کلید کو؟
تو اون رو برنداشتی؟»
می‌خنده آقا موشه
زود می‌گه: «آشتی، آشتی!»

«شکوه قاسم‌نیا»

مردم‌آزاری ممنوع!

یاران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از شهر مدینه بیرون آمدند و سفر خود را برای مبارزه با کافران آغاز کردند. تا رسیدن به میدان جنگ،

باید راه زیادی را می‌پیمودند. دست‌کم چندروز باید در بیابان‌های سوزان حجاز سفر می‌کردند. آن‌ها بین راه گاهی استراحت می‌کردند. در یکی از زمان‌های استراحت، وارد یک کاروان‌سرا شدند. کاروان‌سرا، مکان بسیار بزرگی بود که در قدیم، مسافران در آن‌جا استراحت می‌کردند. یاران پیامبر(ﷺ) از اسب‌ها و شترها پیاده شدند تا آب و غذا بخورند و کمی دراز بکشند. آن‌ها خیلی خسته بودند. هرکس هر جایی که پیدا می‌کرد، همان‌جا را محل استراحت خود قرار می‌داد.

چند نفر از سربازان پیامبر، وسایلشان را وسط کاروان‌سرا روی زمین ریختند و در همان‌جا به استراحت پرداختند. این‌کار آن‌ها باعث اذیت بقیه‌ی مسافران شد زیرا به جز سربازان پیامبر(ﷺ)، مسافران دیگری هم در کاروان‌سرا بودند. وسط

کاروان‌سرا جای خوبی برای استراحت نبود زیرا محل رفت‌وآمد بود و کسی نباید آن‌جا می‌نشست. این‌کار راه مردم را بند آورده و جا را تنگ کرده بود.

خبر این‌کار نادرست به پیامبر (ﷺ) رسید. ایشان خیلی ناراحت شدند زیرا از مردم‌آزاری بدشان می‌آمد. ایشان به یاران فرمودند: «کسی که راه مردم را ببندد یا جای دیگران را تنگ کند، ثواب جنگ و جهاد به او نمی‌رسد.» پس از این سخن، سربازانی که وسط راه استراحت می‌کردند، به‌جای مناسبی رفتند و وسایل خود را از جلوی پای مردم برداشتند.

در دنیا ثواب‌های بسیاری وجود دارد اما رسیدن به این ثواب‌ها، به این آسانی‌ها نیست همان‌طور که در این حکایت

خواندید. افرادی که کارهای خوب انجام می‌دهند، باید مراقب رفتارشان باشند زیرا چه بسا به خاطر یک رفتار زشت و ناپسند، از ثواب کارهای خوبشان محروم بمانند.

مردم‌آزاری، شکل‌های گوناگون دارد. یکی از شکل‌هایش این‌است که دهان ما بوی بد بدهد و باعث اذیت مردم شود. روزی پیامبر (ﷺ) در مسجد نشسته بودند که یکی از یاران نزد ایشان آمد و سؤال‌هایی پرسید. آن مرد سیر خورده بود و دهانش بوی بدی داشت. از بوی دهان او، پیامبر (ﷺ) و یارانشان خیلی اذیت شدند. رسول خدا بدون آن‌که نام کسی را ببرند، فرمودند: «هرکس که سیر می‌خورد، نباید با بوی بد آن، دیگران را اذیت کند.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «هر کس مؤمنی را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است!» امام صادق (علیهم السلام) فرمودند: «سوگند به خدا! نیکان رستگار شدند. آیا می‌دانید آن‌ها چه کسانی هستند؟ کسانی که آزارشان به مورچه هم نمی‌رسد.»

«غلامرضا حیدری ابهری»

در خیال شکار

روباه پیری بود که شکار کردن برایش آسان نبود. روزی روباه، به شیری برخورد. شیر از روباه پرسید: «روباه! چرا این‌قدر لاغر شده‌ای؟» روباه جواب داد: «دوست عزیزم! چطور انتظار داری لاغر و ضعیف نشوم؟ اگر بخواهم حیوان‌های بزرگ را شکار کنم، زورم نمی‌رسد و حیوان‌های کوچک هم زود از دستم

فرار می‌کنند. فقط دستم به موش صحرایی می‌رسد کـــه مـــیلم نمی‌کشد آن‌را بخورم. وقتی هم به ناچار آن‌را می‌خورم، حالم بد می‌شود. نمی‌دانی چه روزگار سختی دارم.»

شیر که دلش به حال روباه سوخته بود، گفت: «غصـــه‌نخـــور. سعی می‌کنم برای تو حیوانی بزرگ شکار کنم تا بخوری و چاق شوی.» سپس همراه روباه به راه افتاد. مدتی گذشت، چشـــمش به چند یابو افتاد. گوشه‌ای پنهان شد تا یابوها به آنهـــا نزدیـــک شدند. شیر که حسابی شیر شده بود، با غرور از روباه پرســـید: «موهای یالم سیخ سیخ شده؟ چشم‌هـــایم ســـرخِ ســـرخ شـــده و موهایم راست شده است؟» روباه جواب داد: «بله، این‌هـــا کـــه گفتید شده است.» شیر گفت: «پس کَلَک یکی از یابوهـــا کنـــده است.»

با این‌حرف، شیر به طرف یابوها حمله کرد و یکی از آن‌ها را به چنگ آورد. اول خودش تا جایی که سیر شود، از گوشت آن خورد. بعد مقداری از گوشت را برای خودش ذخیره کرد و بقیه را به روباه داد. آن مقدار گوشت برای غذای یک‌ماه روباه کافی بود. روباه در مدت یک‌ماه، تمام گوشت‌ها را خورد و خوابید تا این‌که حسابی چاق و قوی شد.

روزی روباه دوستان قدیمی‌اش را دید. آن‌ها با دیدن چاقی روباه، تعجب کردند. روباه گفت: «من با شیر دوست شده‌ام و از او روش شکار کردن را یاد گرفته‌ام. شما هم می‌خواهید یادتان بدهم!» بقیه‌ی روباه‌ها گفتند: «راست می‌گویی؟ اگر به‌ما هم یاد بدهی، خوشحال می‌شویم.» روباه گفت: «باشد، بیایید برویم.»

روباه جلو افتاد، بقیه هم به دنبالش رفتند. مدتی بعد چند یابو را دیدند. روباه از دوستانش خواست در جایی پنهان شوند، همه پنهان شدند. وقتی یابوها به آن‌ها نزدیک شدند، روباه سؤال‌هایی را که شیر از او پرسیده بود، به یاد آورد و آن‌ها را از دوستانش پرسید.

در آن‌زمان، یکی از یابوها به چند قدمی آن‌ها رسیده بود. روباه به طرف او پرید. پشت سر یابو که رسید، یابو با سُمِ خود چنان ضربه‌ای بر پیشانی روباه زد که نقش زمین شد و دیگر بلند نشد. روباه‌ها با دیدن این صحنه، فرار کردند.

«ترجمه محمد شمس»

قلمرو روباه

روباه شب‌ها به شکار می‌رود. او بـــوی طعمـــه‌اش را حتـــی از فاصله‌ی دور به‌خوبی تشخیص می‌دهد و صدایش را می‌شـــنود. روباه روزها در لانه‌اش استراحت می‌کند. قلمرو روبـــاه بـــرای به‌دست آوردن طعمه خیلی بزرگ است. او قلمرواش را با ادرار و مدفوع علامت‌گذاری می‌کند. بخش‌هایی از بدن روباه مانند کمر، پاها و پایین دُم دارای «غده‌های تولید بو» هستند. روبـــاه این قسمت‌های بدنش را هم به درخت‌ها می‌مالد تا با کمک این بو، قلمرو خود را مشخص کند.

غذای روباه، موش صحرایی، موش خاکستری، پرنـــده‌هـــای جوان و بچه خرگوش است. البته از خوردن تمشک و زغال‌اخته

هم لذت می‌برد. گاهی برای گرفتن کلاغ‌ها، خودش را به مردن می‌زند.

«شهرزاد احمدزاده»

اسرار زندگی پروانه‌ها

تا به‌حال از خودتان پرسیده‌اید وقتی باران می‌بارد، پروانه‌ها کجا می‌روند؟ وقتی باران می‌بارد، پروانه‌ها روی ساقه‌ی گل‌ها و علف‌ها می‌نشینند. آنها سرشان را خم می‌کنند و بال‌های خود را روی هم جمع می‌کنند. بیشتر پروانه‌ها وقتی بال‌هایشان را جمع می‌کنند، به سختی دیده می‌شوند زیرا زیر سطح بال‌هایشان نقوش کم‌رنگی وجود دارد.

تا کنون حدود ده‌هزار نوع پروانه در دنیا شناخته شده است.

اندازه‌ی کوچک‌ترین پروانه، کمتر از ۲/۵، سانتیمتر و بزرگ‌ترین آنها پروانه «دم چلچله‌ای» است. این پروانه در شمال استرالیا و در جزایر اقیانوس‌آرام زندگی می‌کند و یک جفت بال ۲۵/۵،سِانتیمتری دارد. اکثر پروانه‌های ماده، بال‌های کم‌رنگ‌تری نسبت به پروانه‌های نر دارند. آنها با توجه به نوع خود بین ۱۰۰ تا سه‌هزار تخم می‌گذارند.

محل تخم‌ریزی پروانه‌ها روی گیاهان است زیرا وقتی کِرم حشره از تخم خارج می‌شود، می‌تواند از این گیاهان به عنوان غذا استفاده کند و هیچ نگرانی به خاطر غذا نداشته باشد. بعد از مدتی، کرم حشره به شفیره تبدیل می‌شود و به‌صورت یک پروانه از درون شفیره بیرون می‌آید. زندگی پروانه در دوران بلوغ ممکن است فقط چند هفته طول بکشد.

بعضی از پروانه‌ها در حالت خواب زمستانی به سر می‌برند. پروانه‌ها شهد گل‌ها و شیره شیرین را می‌خورند. این غذا به آنها انرژی می‌دهد بتوانند پرواز کنند اما باید دانست که این انرژی برای رشد ساختمان بدنی پروانه‌ها مصرف نمی‌شود زیرا تمامی مراحل رشد پروانه‌ها قبلاً انجام شده است.

«ترجمه محمدرضا و محمد شمس»

پوسته‌ی سر و شپش

پوسته‌هایی که گاهی روی سر بعضی افراد ایجاد می‌شود، تخم‌های خالی شپش هستند. گاهی شپش‌ها در لابه‌لای موی شما به این‌طرف و آن‌طرف می‌خزند و تخم می‌گذارند. شپش‌سر، پوست سر را گاز می‌گیرد و خونش را می‌مکد. شپش‌ها باعث خارش شدید پوست سر می‌شوند و این یکی از

مهم‌ترین نشانه‌های ابتلا به این شپش است. شپش‌ها خیلی سریع حرکت می‌کنند و به‌آسانی از سرِ فردی به سر افراد دیگر منتقل می‌شوند. به همین دلیل، اگر یکی از افراد خانواده به این بیماری مبتلا شود، احتمالاً بقیه هم مبتلا خواهند شد.

هر شپش تعداد بسیار زیادی تخم می‌گذارد که به فاصله‌ی یک‌سانتیمتری مو از پوست سر می‌چسبد. حدود یک‌هفته بعد از تخم‌گذاری، نوزاد شپش از تخم خارج می‌شود ولی پوسته‌ی تخم همچنان به مو می‌چسبد. شپش جوان از خون فرد تغذیه و به‌سرعت رشد می‌کند. پس از ده‌روز، شپش‌های جوان بارور می‌شوند و تخم می‌گذارند. به این ترتیب، تعداد شپش‌ها به سرعت افزایش می‌یابد.

<u>رهایی از دست شپش‌ها</u> **شما با استفاده از شامپوهای معمولی نمی‌توانید شپش‌ها را از بین ببرید. برای از بین بردن آن‌ها باید از شامپوهای مخصوص یا دارو استفاده کنید. برس‌های ضدپوسته، دانه‌های زیاد و نزدیک به‌هم دارند. برای این‌که پوسته‌ها و شپش‌های مرده را از مو جدا کنید، از این برس‌ها استفاده کنید.**

شپش‌ها به‌آسانی پخش می‌شوند و نمی‌توان جلویشان را گرفت. بهترین راه رهایی از دست شپش‌ها، این است که همه‌ی دانش‌آموزان و افراد خانواده، همزمان در یک شب، آن‌ها را از بین ببرند و موهای سر را برس بزنند.

«دایره المعارف چراها ترجمه امیر صالحي‌طالقاني»

مردم و مکان‌ها

ما همراه میلیون‌ها نفر دیگر از مردم، روی کره‌ی زمین زندگی می‌کنیم. بعضی از مردم در روستا، برخی دیگر در شهرهای پرجمعیت و گروهی هم در مناطق جنگلی، کوهستانی یا در دشت‌ها ساکن هستند اما همه‌ی ما در هر جایی که ساکن باشیم، نیازهای اساسی یکسانی داریم مثل غذا، پوشاک، خانه، خانواده و دوست.

هر یک از انسان‌ها غذا، خانه و سایر نیازهایش را از یک‌راه به دست می‌آورد و در این‌راه هم به دیگران کمک می‌کند و هم از سایر مردم کمک می‌گیرد.

«دایره المعارف علوم براي كودكان، ترجمه مجيد عميق»

همسایه کیست؟

تمام کسانی که در نزدیکی شما زندگی می‌کنند، همسایه‌ی شما هستند. همسایه‌ی خوب بودن فقط به معنی زندگی کـــردن در مجاورت سایر مردم نیست بلکه مفهوم وسیع‌تری دارد. مفهـــوم همسایه‌ی خوب بودن، دوستانه رفتار کردن و خـــوش برخـــورد بودن و انجام کارهایی است که باعث می‌شود دیگران نسبت به شما احساس دوستی کنند.

وقتی ما از محله‌ی خودمان بیرون می‌رویم، همسایه بودن را کنار نمی‌گذاریم. می‌توانیم برای مردمی که در نزدیکی خانه‌ی ما زندگی می‌کنند و همسایگان منزل قبلی خودمان، همسایه‌ی خوبی باشیم. ما حتـــی می‌توانیم برای انســـان‌هـــایـــی که در

کشورهای دیگر زندگی می‌کنند نیز همسایگان خوبی باشیم.

«نادر حبیبی»

زود بگو چیست

*** کدام گیاه است که اگر نصفش کنی، نیم آن لَنگ و نیم دیگرش غصه است.**

*** آن چیست که به‌قدر یک گلابیست هم سرخ و سفید و سبز و آبیست مَه نیست ولی چوماه روشن محفوظ همیشه در حبابیست.**

*** آن چیست که پر اشک بُود دامن او از دور چو استخوان نماید تنِ او می‌سوزد و می‌گرید و این فنِ او خواهی که شود زنده، بزن گردن او**

*** آن چیست که می‌خورد خون سیاه و می‌رود راه سفید**

*** چیستم اولم هست خانه و مسکن دومم کشـــوری ورای خُـــتن همه‌ام هست جزو ادویه طبع شد گرم از آن و تند دهن**

پاسخ‌ها را در ماه دي بخوانيد

لطفِ لطیفه

☺ حسین: «سعدی در چه سالی وفات کـــرد؟» احمـــد: «بـــین سال‌های ۶۹۰ تا ۶۹۴.» حسین سری تکان داد و گفت: «بیچـــاره چهارسال در حال جان‌کندن بوده است.»

☺ مریم: «مامان! ۲۰ گرفتم، به من جایزه بده.» مادر: «ولـــی این‌که صفر است!» مریم: «صفرِ امروز با دوی دیروز، می‌شـــود بیست!»

☺ شاگرد: «خوش به‌حال بچه‌هایی که در دوران قدیم زندگی می‌کردند.» معلم: «چرا پسرم؟» شاگرد: «چون مجبور نبودند کتاب تاریخ را با هزار اسم جورواجور از حفظ کنند.»

☺ اولی: «چرا دیشب گربه‌تان زیاد سروصدا می‌کرد؟» دومی: «به خاطر این‌که وقتی قناری شما را خورد، خیال می‌کرد می‌تواند آواز بخواند!»

☺ معلم: «احمد، بگو اگر سه‌کیلو گیلاس بخریم، کیلویی ۲۰۰تومان، چقدر باید به میوه‌فروش پول بدهیم؟» احمد با کمی مکث گفت: «آقا! اول شما بگویید گیلاس به‌این قیمت را از کجا باید خرید تا من هم جواب شما را بدهم!»

پاسخ «چیستم» آبان

آینده، هندوانه، دیوار، جهرم، آب.